

دوفصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش سیاست نظری»

شماره بیستم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵: ۲۳۰-۲۰۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۷/۲۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۱/۲۵

## مقایسه تطبیقی روش «اسکینر» و «طباطبایی» در تاریخ اندیشه

امیرمحمد سوری\*

سید رضا شاکری\*\*

### چکیده

اسکینر و طباطبایی، دو متفکری که در موضوع تاریخ اندیشه در غرب و ایران کار می‌کنند، در پی شناسایی ریشه‌های فکری و تحول و تطور آن هستند. هر چند هر دو نویسنده، دغدغه بررسی تاریخ اندیشه را دارند، نتایج کار به دلیل تفاوت در شیوه بررسی، متفاوت است. اسکینر، بررسی تاریخ اندیشه را با باور عمیق به تاریخ و نفی عقاید کلی بررسی می‌کند، در حالی که طباطبایی در هر فعالیت پژوهشی، رؤیای دستیابی به مدرنیته را دارد. طباطبایی، بررسی متفکران را با معیار و ملاک‌هایی همچون مدرنیته و سنت می‌سنجد؛ معیاری که در نهایت او را به این جمع‌بندی می‌رساند که دچار زوال و انحطاط اندیشه در ایران هستیم. از سوی دیگر اسکینر، نویسندگان برجسته را درون تاریخ و میثاق‌های زبانی قرار می‌دهد و تلاش می‌کند که قصدیت مؤلف و کنش گفتاری آنان را با در نظر گرفتن متون آن مقطع زمانی تشخیص دهد.

**واژه‌های کلیدی:** تاریخ اندیشه، فلسفه تطبیقی، واژه‌ها، قصدیت و زمینه‌مندی.

---

\* نویسنده مسئول: دانشجوی دکتری علوم سیاسی، پژوهشگاه علوم انسانی جهاد دانشگاهی

Amirsoori21@gmail.com

\*\* استادیار گروه علوم سیاسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی

Sr.Shakeri@gmail.com

## مقدمه

سنت اندیشه سیاسی همواره در فرایند گفت‌وگوی انتقادی، رونق و بازدهی بیشتری داشته است. مقایسه مفردات، موضوعات و جهت‌گیری اندیشه‌ها در حقیقت گویای نیاز به گفت‌وگو و بهره‌مندی از تجارب بشری است. کارکرد اصلی اندیشه سیاسی، اصلاح سیاست عملی و معنا در زندگی سیاسی در جوامع است (اسکینر، ۱۳۹۳: ب: ۲۰).

مقایسه اندیشه‌های فرد با فرد، مکتب با مکتب یا مقایسه جوامع از دیرباز در تاریخ اندیشه‌ها مطرح بوده است. بررسی‌های مقایسه‌ای، افزون بر نقد اندیشه‌ها و انتقال دانش می‌تواند در کمک به حوزه سیاست عملی از طریق ارائه تجربه‌های بشری، نقش جدی داشته باشد. در این مقاله بر آنیم تا بررسی مقایسه‌ای دو نمونه از اندیشه سیاسی در ایران و اروپا را با نگاه به امکانات هر اندیشه برای توسعه اندیشه سیاسی و بهره‌مندی حوزه سیاست عملی بررسی کنیم.

حوزه پژوهشی «کوینتین اسکینر»<sup>۱</sup>، تاریخ اندیشه در غرب است. کتاب سه جلدی وی با نام «بینش‌های علم سیاست» به مسئله روش، فضیلت‌های رنسانس، هابز و جامعه مدنی می‌پردازد. همچنین وی کتاب دو جلدی «بنیان‌های تفکر سیاسی مدرن» را که به رنسانس و دوران اصلاح دینی اشاره دارد نیز چاپ کرده است. در بررسی تاریخ اندیشه، ایشان به دو متفکر مطرح یعنی «ماکیاوللی» و «هابز» نیز پرداخته است. آنچه برای وی حائز اهمیت است، سیر تحول اندیشه و مفاهیم برجسته‌ای همچون مدرنیته و یا آزادی بوده است. وی در این مسیر ضمن تأکید بر نخبگان سیاسی به مطالعه گسترده متون زمان مورد نظر و واژگان‌ها و مسئله مشروعیت توجه دارد.

از سوی «سید جواد طباطبایی» در سوربون فرانسه درس خوانده و رساله دکتری خود را به «هگل» اختصاص داده است. وی با پس‌زمینه‌ای تاریخی به اندیشه‌های سیاسی در تاریخ باستان، دوره اسلامی و معاصر ایران نگاه می‌کند. تأثیرپذیری از ایده‌آلیسم آلمانی و به‌ویژه هگل، او را به چالش سنت و مدرنیته کشانده و آنچه به نام نظریه انحطاط در آثارش معرفی می‌کند، معطوف به همین چالش است. وی از اواسط سال‌های

---

1. Quentin skinner

دهه شصت با انتشار دو کتاب معروف «تاریخ اندیشه سیاسی» و «زوال اندیشه سیاسی»، در ایران پروژه فکری انحطاط اندیشه سیاسی را کلید زد. سپس به نقد سنت فکری «ابن خلدون» پرداخت که به زعم وی به بن‌بست رسیده است.

طباطبایی، اصالت نظری و تاریخی سیاست عملی و میراث نظری فکر سیاسی در ایران را وام‌دار سنت ایران‌شهری و نظریه شاهنشاهی ایران‌زمین می‌داند؛ سیاستی که حول مفهوم فره ایزدی، عدالت و آرمان سیاسی شکل گرفته است. البته پروژه سنت - مدرنیته طباطبایی و موضوع انحطاط را متفکرانی همچون مصطفی ملکیان مورد نقد جدی قرار داده‌اند.

همچنین ایشان در کتاب دو جلدی «تأملی درباره ایران» به مسئله سیر فکری و اندیشه‌ای در ایران از مکتب تبریز تا مشروطه می‌پردازد. طباطبایی، دغدغه پیگیری تحول سنت در تاریخ فکری ایران در بزنگاه‌های تاریخی‌ای همچون شکست‌های ایران از روسیه را دارد؛ پیگیری‌ای که البته نتیجه‌ای نداشته و ایشان تحول از سنت به مدرنیته را به دلیل تصلب سنت نمی‌بیند.

از سویی اسکینر در بررسی موردی ماکیاوللی و هابز تلاش می‌کند تا فعالیت‌های آنان را در عرصه اندیشه و نقشی که در تاریخ تحول فکری غرب دارند، بررسی کند. ایشان با فعالیت پژوهشی روی سنت غربی و نخبگان سیاسی، تحول گفتمانی و مفهومی را نشان می‌دهد. اما آنچه درباره آثار طباطبایی وجود دارد، نه تحول بلکه مسئله زوال و انحطاط اندیشه و عدم تحول است. وی با مطالعه آثار متفکران مختلف، تلاش محتوم به شکست در دستیابی به مدرنیته و ناتوانی در تحول سنت را می‌بیند.

هرچند هر دو متفکر حوزه اندیشه، خواهان بررسی تحول و چگونگی شکل‌گیری و نضج گرفتن ایده‌ها هستند، نتیجه فعالیت‌های پژوهشی آنان متفاوت است. در اینجا این سؤال مطرح است که چرا به رغم اینکه هر دو اندیشمند دغدغه‌های یکسان دارند، نتایج متفاوتی را از فعالیت‌های پژوهشی‌شان دریافت می‌کنند؟ چه نوع نگاه به تاریخ و چه نوع روش پژوهشی‌ای باعث چنین تفاوتی شده است؟

فرضیه اصلی پژوهش آن است که نوع نگاه و باور به مسئله تاریخ و تاریخ‌مند دیدن اندیشه‌ها و همچنین توجه به نظریه‌های کلی، ریشه اصلی تفاوت در روش پژوهش است.

وفاداری اسکینر به بررسی موضوعات درون حوادث تاریخ و تأکید طباطبایی بر اندیشه ایران شهری و مدرنیته، راه و رسم متفاوتی به پژوهش آنان داده است. برای دستیابی به فرضیه پژوهش، تلاش می‌گردد اندیشه‌ها و آثار اسکینر و طباطبایی به صورت تطبیقی بررسی شود.

### بررسی روش تطبیقی

در پژوهش‌های علم سیاست، روش سیاست‌های مقایسه‌ای، رواج زیادی دارد و در آن بیشتر به مطالعه تجارب مشترک بشری در سیاست عملی یا نظام‌های سیاسی می‌پردازند که می‌توان به نظام‌های سیاسی مقایسه‌ای که بخش گسترده‌ای است، اشاره داشت. اما در عرصه مقایسه اندیشه‌های سیاسی یعنی سیاست نظری معمولاً از روش تطبیقی استفاده می‌شود. فلسفه تطبیقی هر چند در قرن بیستم رواج عملی یافت، تبار تاریخی آن به قرن نوزدهم و به‌ویژه هگل می‌رسد. مسئله اصلی در آن زمان، نگاه به شرق بود که در ذیل سنت شرق‌شناسی مطرح شد. سنت‌های فکری غرب در دوران مدرن، نگاهی یک‌سویه به شرق داشته، در پی تبادل فکری میان شرق و غرب، زمینه برای روش تطبیقی در حوزه اندیشه‌ها فراهم شد.

فلسفه تطبیقی حرکت در میانه سنت‌های فکری و فلسفی است. به‌ویژه از این جهت که آن سنت‌ها با فاصله تاریخی و فرهنگی از هم جدا می‌شوند. اما به دلیل آنکه سنت ذاتاً واجد سیالیت است، نمی‌توان به راحتی دو تصویر جدا از دو سنت فکری ترسیم کرد (Smid, 2009: 2).

موضوع فلسفه و روش تطبیقی، بررسی سنت‌های فکری است که در سیر و فرایند تمدنی رقم می‌خورد. بدین معنا که هر دو موضوع یا موضوع‌های مورد بررسی نمی‌توانند از بستر فرهنگی جدا در نظر گرفته شوند. غلبه مطالعات تطبیقی را می‌توان در فلسفه غربی، چینی و هندی یافت. در این روش تنها به مقایسه یک فکر با دیگری پرداخته نمی‌شود، بلکه سنجش شباهت و تفاوت‌ها در درون یا در میان دو اندیشه هم مدنظر قرار می‌گیرد. محاسن و معایب هر دو فکر با یک رویکرد بررسی می‌شود. هدف نهایی روش تطبیقی، تحلیل و مقایسه و تعقیب اهداف از سوی دو اندیشه مورد بررسی است (Kaipayil, 1995: 2-3).

با توجه به اینکه بررسی تطبیقی در فضای تمدنی تاریخی متولد می‌شود، نمی‌تواند مفاهیم و موضوعات مورد بررسی را به صورت انتزاعی (غیر انضمامی) پردازش نماید. برای تحقق این کار - به دلیل اینکه فضای سنت و تمدن گسترده است - این روش در میانه سنت فکری حرکت می‌کند. به‌ویژه از این جهت که سنت‌ها، فاصله تاریخی و فرهنگی از هم دارند. همچنین به دلیل اینکه سیالیت دو سنت قطعی است، نمی‌توان فاصله دقیق ترسیم کرد (Smid, opcit).

روش و فلسفه تطبیقی به معنای تحلیل و تبیین مقایسه‌ای آرا، متن‌ها یا اهداف مختلف مترتب بر سنت‌های فکری مورد بررسی است. در این حالت، روش تطبیق مقایسه‌ای، مکاتب و اندیشه‌های افراد و جریان‌های فکری را جهت‌دهی می‌کند. از این منظر روش تطبیقی، دو مؤلفه اصلی دارد: ۱- وجود موضوعات مرکزی و کانونی قابل مقایسه در دو سنت یا دو اندیشه ۲- وجود ابعاد ترکیبی از موضوعات در اندیشه دو متفکر (همان).

در همین راستا داوری اردکانی معتقد است که در فلسفه تطبیقی دو رأی با هم سنجیده نمی‌شود، بلکه دو رأی مشابه تحلیل می‌شود تا معلوم شود که آیا به اصل مشترک بازمی‌گردند یا بر اصولی متفاوت بنا شده‌اند (داوری، ۱۳۹۱: ۱۰). البته در تاریخ فلسفه، احکام و نظرهای مشابه یا ظاهراً مشابهی را می‌توان یافت که همواره در زمان‌های خاص تکرار شده، اما باید در این تکرارهای ظاهری تأمل کرد. فلسفه تطبیقی اگر به مقایسه نظرهایی که فلاسفه در موارد کثیر اظهار کرده‌اند بپردازد و اکتفا کند، شایسته نام فلسفه نیست و فقط یک تتبع و پژوهش است (همان، ۱۳۷۴ الف: ۵۲).

داوری ادامه می‌دهد که سه شرط را برای فلسفه تطبیقی می‌توان در نظر گرفت. اولاً تطبیق باید میان دو فلسفه‌ای صورت گیرد که از حیث مبادی متفاوت باشد، و اگر نه تمام فلسفه‌ها متفاوتند. ثانیاً باید زبان هم‌زبانی با هر دو فلسفه یعنی دو طرف تطبیق را یافت، تا بتوان به مبادی آنها رسید. ثالثاً پس از فهم مبانی و مبادی آنها، مقصد ایشان را دریافت (همان، ۱۳۷۴ ب: ۴۴).

همچنین در پژوهش مقایسه‌ای نمی‌توان به محتوای آثار و پژوهش‌های دو فرد مورد بررسی بی‌توجه بود. این مورد به‌ویژه اگر در زمان حال و در وضع حیات دو اندیشمند

باشد، حساسیت می‌یابد. در حقیقت باید سمت‌وسوی اصلی از اندیشه احصا و برجسته و سپس موارد تفصیل بر گرد آن بررسی شود. در این مقاله، اندیشه‌های دو متفکر و نظریه‌پرداز سیاسی در دو سنت متفاوت، ولی با داشتن مؤلفه‌های مشابه، با روش تطبیقی تحلیل و تبیین می‌شود.

اسکینر و طباطبایی، صاحب تألیفات و آثار مورد توجه محققان، دانشجویان و پژوهشگران تاریخ اندیشه سیاسی هستند. هر یک از آن دو در سنت فکری - تاریخی خاصی پرورش یافته‌اند. همچنین هر دو به مهم‌ترین موضوعات سیاسی مانند آزادی، عدالت و دولت پرداخته‌اند. دو متفکر تا حد امکان به صاحبان اندیشه‌های سیاسی که در تاریخ خودشان نقش برجسته در تولید و بنیان‌گذاری سیاست نظری داشته‌اند، به تفصیل توجه کرده‌اند. این اشتراکات در کنار تفاوت‌های مهمی که در متن مقاله به آنها اشاره می‌شود، اندیشه‌های آن دو را واجد بررسی می‌کند.

### اسکینر و روش هرمنوتیک قصدمندانه

اسکینر در مکتب تاریخ فکری کمبریج بالیده است. او در پی سال‌ها پژوهش در تاریخ عقاید سیاسی و مطالعه انتقادی دو جریان بزرگ در این زمینه یعنی متن‌گرایان و زمینه‌گرایان توانست روشی منسجم و دارای منطق درونی ارائه دهد که شناختی واقعی‌تر از تحول اندیشه سیاسی می‌تواند به دست دهد. البته چنین نیست که اسکینر از ترکیب مشترکات آن دو روش به روش سومی رسیده باشد.

روش اسکینر، مستقل و در حوزه اندیشه سیاسی، کاربرد و قدرت تبیینی بالایی دارد. مدعای اصلی روش اسکینر این است که درک معنا و قصدیت برای فهم متون، ضروری و اساسی است، اما چنین فهمی نه صرفاً از مطالعه زمینه اجتماعی به دست می‌آید و نه از مطالعه محض خود متن. از این‌رو نه روش‌شناسی قرائت متنی و تمرکز بر مطالعه خود متن برای فهم متن بسنده است و نه روش‌شناسی زمینه‌ای و تمرکز بر زمینه اجتماعی و تاریخی (مرتضوی، ۱۳۸۶: ۱۷۴).

از سویی هدف اسکینر از روش‌شناسی‌اش تنها ارائه مستندات تاریخی برای مباحث و ادعاهای مطرح نیست، بلکه مدعی است که یک صورت‌بندی و دفاعی از یک رهیافت تاریخی برای فهم اندیشه سیاسی است (Lamb, 2009: 2).

هدف اسکینر از بررسی موضوعات اندیشه سیاسی مثلاً در دوره‌های رنسانس مدرن و بررسی افرادی مانند پادوا، ماکیاوولی، مور، اراسموس، لوتر، کالوین و بدن، استفاده از متن‌ها به منظور پرتو افکندن بر زمینه‌های تاریخی آنهاست. مثلاً اینکه چگونه مفهوم دولت در بستر متن و واقعیت شکل گرفته است (Asard, 1987: 101).

متن محوری باعث می‌شود که اسکینر چندان به محوریت فرد نویسنده یا اندیشمند صاحب متن دل‌مشغول نشود. متن محوری اسکینر، سطحی نیست، بلکه او زیر و بم متن‌ها را می‌کاود و روابط متنی را کشف و آنها را تحلیل می‌کند. او متن‌ها را با توجه به ماتریس فکری و اجتماعی متفکران تحلیل می‌کند (همان).

اسکینر در روش خود به صراحت اعلام می‌کند که او از دو روش جزم‌گرا دوری می‌کند: جزم‌گرایی اول، زمینه یا عوامل مختلف اجتماعی - اقتصادی است که معنای خاص هر متن را تعیین می‌کند. جزم‌گرایی دوم اینکه استقلال متن تنها کلید ضروری در معنای اصلی متن است. اسکینر این هر دو را رد می‌کند (همان: ۱۰۲).

به نظر اسکینر در بررسی تاریخ اندیشه‌ها، اصول بی‌زمان (جاویدان) و باورهای جهان‌شمول نداریم و اینکه باید درباره تحول اصول و اندیشه‌های جهانی پژوهش کنیم و بیاموزیم و بهره‌مند شویم. اسکینر این پیش‌فرض‌ها را در مقاله «معنا و فهم در تاریخ اندیشه» مورد نقد و تخریب قرار می‌دهد (اسکینر، ۱۳۹۳ الف: ۱۰۹-۱۱۰).

### مقایسه روش تاریخ‌نگاری اندیشه سیاسی در آرای اسکینر و طباطبایی

مهم‌ترین اختلاف مبنایی، مسئله چگونگی بررسی تاریخ اندیشه است. طباطبایی در سراسر آثار خود بر دستیابی متفکران به مدرنیته تأکید دارد. در حالی که اسکینر بررسی تاریخ را با توجه به اندیشه‌های کلی و حقایق بی‌زمان مضر می‌داند. در واقع طباطبایی به صورت پروژه‌ای به تاریخ اندیشه می‌نگرد و در پی آن است که اندیشه مدرنیته و گسست و اعراض از سنت را مشاهده کند. اسکینر، چنین نگرشی را که از دیدگاه

۲۱۴ / پژوهش سیاست نظری، شماره بیستم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵

متن‌گرایان برمی‌آید، آسیب جدی می‌داند. در نظر اسکینر، زمانی که ایده‌ها و اندیشه‌های کلی مدنظر است، پژوهش صورت‌گرفته امری غیر تاریخی خواهد بود. همچنین در روش‌های غیر تاریخی، سنجه‌هایی وجود خواهد داشت که نظریه‌های متفکران با آن بررسی خواهد شد.

طباطبایی به صورت مشخص بیان می‌دارد که مشکل اصلی در کارهای پژوهشی گذشته در تاریخ اندیشه ایران به فقدان دیدگاه نظری برمی‌گردد و تا زمانی که مشکل بنیادین دوران جدید تاریخ ایران یعنی مشکل امتناع اندیشه، امکان طرح نیابد، بی‌هیچ تردیدی وضع فرهنگ و تمدن ایرانی، راه هموار زوال و انحطاط مقاومت‌ناپذیر خود را همچون سده‌های گذشته ادامه خواهد داد (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۲۹). وی بیان می‌دارد که تا زمانی که بحث در شرایط امتناع را نتوانیم از دیدگاه تجدد طرح کنیم، مقدمات بحث در مبانی دوران جدید تاریخ ایران و اندیشه تجدد فراهم نخواهد شد (همان: ۱۲).

طباطبایی بر اساس نظر هگل بیان می‌دارد که اشکال عمده بر سر راه تاریخ اندیشه، نبود وجدان تاریخی و درک نکردن تجدد است (همان: ۵۲). وی می‌گوید هنوز پدیدارشناسی وجدان نگون‌بخت ایرانی تأسیس نشده و غرض این بود که طرح مشکل آگاهی دوران جدید و موضع ما در قبال اندیشه تجدد نیازمند تأسیس نظریه‌ای از آن سنخ است که در ایده‌آلیسم آلمانی از کانت تا هگل و البته به‌ویژه در نظریه آگاهی هگل طرح شد (همان: ۳۴۶-۳۴۷).

طباطبایی در کتاب «درآمدی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران»، در فصل ششم به موضوع تأملی در انحطاط حکمت عملی در ایران می‌پردازد. وی به این موضوع اشاره می‌کند که پس از شکست‌های ایران از روس، دریافتی از تجدد و اندیشه جدید در میان نخبگان ایرانی پیدا شده بود که مبنای گسست قرار گرفت، هر چند به هر حال تجددخواهی ایرانیان از مجرای اندیشه تجدد و آشنایی با مبنای نظری آن امکان‌پذیر نبود. هر چند پی‌آمدهای پیروزی جنبش مشروطه‌خواهی و تدوین نظریه حکومت قانون در ایران، اساسی بود، حتی از آن پس نیز آشنایی با اندیشه تجدد صورتی جدی به خود نگرفت و تجدد ایرانی کمابیش از محدوده ایدئولوژی‌ها فراتر نرفت. دوران جدید تاریخ ایران در شرایطی آغاز شد که نظام سنت قدمایی از درجه اعتبار ساقط بود، اما آشنایی با



اندیشه تجدد نیز به تأخیر افتاده بود. دوران جدید ایران در برزخ میان نه آن و نه این آغاز شد و ادامه یافت. وضع ما در قبال سنت قدمایی، نسبت دوگانه تقلید و اعراض از آن بود. اهل تقلید از طرفداران سنت قدمایی در بی‌اعتنایی به الزامات دوران جدید، راه همواره تقلید از گذشتگان را دنبال کردند (طباطبایی، ۱۳۸۸: ۱۷۵-۱۷۶).

ایشان در بررسی‌های تاریخی که روی تاریخ اندیشه انجام می‌دهد، درصدد یافتن مدرنیته از لابه‌لای تفکرات و آثار مورد بررسی است. طباطبایی به دلیل ندیدن تفکر مدرن در اندیشه‌های گذشتگان به طرح مفهوم زوال و امتناع اندیشه در ایران می‌رسد. در واقع ایشان همواره یک دغدغه و سؤال دارد؛ دغدغه‌ای که در آثار متعدد، پیگیر آن است.

اما اسکینر بیان می‌دارد که حتی درباره مهم‌ترین آثار در تاریخ نظریه اخلاقی یا سیاسی، طرح پرسش‌های یکسان و همیشگی به‌هیچ‌وجه امری بدیهی نیست. هر چند امکان آن هست که مجموعه منتخبی از متون به نحوی گردآوری شود که این تردید را به حداقل برساند. وی می‌گوید هنوز به یاد دارم که وقتی برای نخستین بار زندگی‌نامه خودنوشت کالینگوود را خواندم، چقدر تحت تأثیر قرار گرفتم. او در کتابش این بحث را پیش کشیده که تاریخ هیچ شاخه‌ای از فلسفه، موضوع ثابتی ندارد؛ زیرا پرسش‌ها و نیز پاسخ‌ها پیوسته تغییر می‌کنند (اسکینر، ۱۳۹۰: ۱۰۴).

اسکینر به مسئله تاریخ اندیشه به عنوان حیطة‌ای مملو از سؤالات و جواب‌های متعدد در برهه‌های زمانی مختلف اشاره دارد؛ اشاره‌ای که نشان از پیوستگی یا گسست اندیشه‌ها در مقاطع و برهه‌های حساس تاریخ دارد. در این نگرش تاریخ عقاید و ایده‌ها از اهمیت برخوردارند.

اسکینر و طباطبایی به مسئله گسست در تاریخ اندیشه علاقه‌مند هستند. اما اسکینر گسست از پیوستگی‌های سیر تاریخ اندیشه را دنبال می‌کند، در حالی که طباطبایی گسست را از جدا شدن از سنت تاریخی قدمایی به سنت تاریخی دنیای مدرن می‌جوید. اسکینر بیان می‌دارد که به عنوان مورخ اندیشه سیاسی بیشتر به گسست‌هایی که در تاریخ اندیشه‌مان یافت می‌شود، علاقه‌مندم تا به پیوستگی‌ها. گذشته از همه‌چیز، حضور این تداوم‌ها آن قدر فراگیر است که باعث شده به آسانی بتوان گذشته را به مثابه آینه زمان حال تصور کرد و مطالعه آن را به عنوان ابزاری که مفروضات و تعصبات ما را به

۲۱۶ / پژوهش سیاست نظری، شماره بیستم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵  
خودمان بازتاب می‌دهد، ارزشمند تلقی کرد. اما اهمیت عدم تداوم، کمتر از آن نیست  
(همان: ۱۱۱).

طباطبایی، گسست را نه در سنت اندیشه ایرانی، بلکه در دستیابی به تجدد و اعراض  
از تداوم امتناع فکری ایران می‌جوید. وی بیان می‌دارد که شکافی را که میان دو دوران  
قدیم و جدید ایجاد شده، باید به عنوان امری محتوم و بنابراین غیر قابل بازگشت تلقی  
کرد (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۵۶). وی می‌گوید که اندیشیدن به بیان هگل، تنها از طریق  
گسیختگی امکان‌پذیر است و در شرایط امتناع اندیشه در ایران، هرگونه راه برون‌رفت  
باید درون نظریه‌ای متعارض اندیشیده شود (همان: ۳۴۶-۳۴۷).

همچنین در نگرش تاریخی، واژه‌ها و کنشی که به وسیله آن انجام می‌شود و تحول و  
تطور آن به عنوان یکی از مهم‌ترین مقولات فلسفه، اهمیت دارد. در نگرش‌های غیر  
تاریخی هر چند بر واژه‌ها تأکید می‌شود، تحول آن را نمی‌توان بررسی کرد. همچنین  
اهمیت واژه‌ها به عنوان کنش سیاسی مورد توجه نیست.

اسکینر می‌گوید که مفاهیم را نباید تنها به عنوان گزاره‌هایی در نظر گرفت که معانی  
معینی به آنها تعلق دارد. مفاهیم را می‌بایست به عنوان سلاح به پیشنهاد هایدگر و یا به  
عنوان وسیله به اصطلاح ویتگنشتاین در نظر گرفت. در نتیجه برای فهم یک مفهوم ویژه  
و متنی که این مفهوم در آن قرار می‌گیرد، ما نه تنها نیازمند بازشناسی معنای  
اصطلاحاتی هستیم که برای تشریح مفاهیم به کار می‌بریم، بلکه نیز باید بدانیم که چه  
کسی مفهوم مورد نظر را به کار می‌بندد و با کدام اهداف منطقی که در ذهن خود دارد،  
از آن مفهوم بهره می‌جوید (Skinner, 1969: 7-30).

طباطبایی نیز به واژه‌هایی همچون مصالح عمومی، حکمت عملی و جامعه‌شناسی  
اهمیت بسیاری می‌دهد. اما به دلیل به کارگیری سنجه‌هایی همچون مدرنیته و نگرش غیر  
تاریخی، تحول و مفهوم و درک متفکران از آن بررسی نمی‌شود. در نظر وی، معنای واقعی  
این مفاهیم زمانی قابل درک است که اصول مدرنیته و تجدد در آن رعایت شده باشد.

با توجه به اعتقاد به تاریخ و رد نظریه‌های کلان، اسکینر فعالیت پژوهشی خود را  
روی گستره‌ای از مفاهیم در تاریخ اندیشه می‌گذارد. وی در همین راستا بیان می‌دارد  
که تاریخی باید نوشته شود نه چندان متمرکز بر متون کلاسیک، بلکه بیشتر متمرکز بر

تاریخ ایدئولوژی‌ها. وی بیان می‌دارد که قصدم این بوده که چارچوبی کلی بسازم که در آن بتوان نوشته‌های نظریه‌پردازان مهم‌تر و قصد آنان را جا داد (اسکینر، ۱۳۹۳: ۱۴).

اسکینر به مسئله مهم قصد و نیت نویسندگان از نگارش متون در یک چارچوب گسترده می‌رسد. وی می‌گوید که گام بعدی باید عبارت باشد از ردگیری روابط میان گفتار معین و بافت زبانی وسیع‌تر به منزله ابزاری برای رمزگشایی نیت‌های آن نویسنده معین (اسکینر، ۱۳۹۳: ۱۵۷). مسئله‌ای که در دیدگاه طباطبایی غایب است. تمرکز بر زوال اندیشه سیاسی این اجازه را به طباطبایی نمی‌دهد که نیت‌ها و قصدیت نویسندگان از آنچه را به واقع می‌خواستند انجام دهند، کشف کند. وی نویسندگان را ناکامانی می‌داند که نتوانسته‌اند معنای مدرنیته را درک کنند.

در آخر اسکینر اظهار می‌دارد که در نظر من، کارگزاری<sup>۱</sup> مهم‌تر از بازیگری<sup>۲</sup> است، زیرا نویسندگان برجسته مورد توجه هستند؛ کسانی که متن‌های مرجع را می‌نویسند و کاری که انجام می‌دهند، مهم است. مطلوب این است که درک کنیم آنان چگونه در الگوهای گسترده گفتمان و تغییر و تحول آن شریک هستند (Lévy & Tricoire, 2007: 2).

اسکینر وقتی تأکید خود را بر کارگزار می‌گذارد، به این دلیل است که می‌داند کارگزار، تأثیر جدی‌ای بر تحول اندیشه در مقاطع خاص تاریخی در غرب داشته و توانسته است مفاهیم و ایدئولوژی‌های مرسوم را یا مشروعیت‌زدایی یا مشروعیت‌یابی کند. اما در دیدگاه طباطبایی، کارگزاری به این توانمندی نداریم. تنها بازیگران مهمی بودند که یا در حد توان خود به سنت‌ها چنگ زده‌اند، همچون آیت‌الله نایینی و آخوند خراسانی یا تنها رساله‌هایی ارزشمند در مقطعی تاریخی نگاشته‌اند، همچون خواجه نظام الملک.

یک مسئله مهم، بحث اهداف پژوهش تاریخی است. دو هدف متفاوت از تاریخ‌نویسی اندیشه وجود دارد. طباطبایی با هدف یافتن راه‌گریزی از امتناع اندیشه، دست به تاریخ‌نویسی می‌زند و ایجاد وجدان تاریخی و گسست از سنت را به عنوان چاره‌گزینا پذیر ایران می‌داند. وی در تاریخ اندیشه به دنبال حل مشکل ایران است. اما اسکینر بیان می‌دارد که برخی می‌گویند شناخت درباره گذشته فقط هنگامی ارزشمند است که به حل مسائل فوری کنونی کمک کند (اسکینر، ۱۳۹۰: ۱۰۸)؛ اما به نظر

---

1. Agent  
2. Actor

من اگر سوابق تاریخی را بررسی کنیم و به آن بیندیشیم، می‌توانیم امیدوار باشیم که از برخی از فرضیه‌ها و عقاید کنونی خود روی‌گردان شویم و شاید حتی آنها را مورد ارزیابی مجدد قرار دهیم (اسکینر، ۱۳۹۰: ۱۱۲). مورخ خردگرا می‌تواند به ما کمک کند تا درک کنیم که ارزش‌های تثبیت‌شده در شیوه زندگی امروز و شیوه‌های تفکر ما درباره آن ارزش‌ها، تا چه اندازه بازتاب سلسله‌گزینه‌هایی است که در زمان‌های متفاوت و از میان جهان‌های بالقوه متفاوت اخذ شده است (همان: ۱۱).

### مقایسه موردی

اسکینر در بررسی تاریخ اندیشه بر مفاهیمی همچون «آزادی» و «دولت» تأکید داشته و طباطبایی نیز در بررسی‌های خود به نحوه نضج گرفتن «ایدئولوژی جامعه‌شناسی» و «مصلحت عمومی» و یا سرنوشت «حکمت عملی» توجه دارد. در ادامه ضمن مقایسه مفاهیم مورد توجه ایشان، به بررسی روشن‌فکرانی که به صورت مجزا مدنظر داشته‌اند نیز پرداخته می‌شود.

### مفاهیم

مسئله تحول مفاهیم و واژگان و نحوه نضج گرفتن آنها برای اسکینر بسیار حایز اهمیت است. وی با بررسی دو مفهوم کلیدی «آزادی» و «دولت»، به بررسی تاریخ فکری غرب می‌پردازد و نشان می‌دهد که چگونه سنت‌های غربی شکل گرفته‌اند. اسکینر می‌گوید که در کتاب «آزادی مقدم بر لیبرالیسم» کوشیده‌ام فراز و نشیب یک مقوله در نظریه سیاسی آنگلفن (سنت جامعه انگلیسی زبان) را ترسیم کنم؛ مقوله‌ای که آن را برداشتی نئورومن یا نورومی از آزادی مدنی نامیده‌ام. نظریه نئورومن در جریان انقلاب انگلستان در نیمه قرن هفدهم سر برآورد و بعداً از آن برای حمله به الیگارشی حاکم بر بریتانیای قرن هجدهم بهره گرفتند. پس از آن نیز برای دفاع از انقلاب برخاسته از سوی مهاجرنشینان آمریکا علیه تاج و تخت بریتانیا به کار رفت. اما نظریه نئورومن در قرن نوزدهم روزبه‌روز بیشتر از نظرها محو شد. پیروزی ایدئولوژیک یا مسلکی لیبرالیسم، نظریه نئورومن را تا حد زیادی بی‌اعتبار کرد (همان: ۱۵).

وی درباره اهداف پژوهشی خود در این زمینه بیان می‌دارد که اگر پژوهشگران کار خود را به درستی انجام دهند، برای آنها همین کافی است که غنای غالباً فراموش شده میراث معنوی ما را آشکار کنند و آنها را بار دیگر در معرض دید قرار دهند. در کتاب «آزادی مقدم بر لیبرالیسم» نیز من همین کار را انجام داده‌ام (اسکینر، ۱۳۹۰: ۱۱۷).

در کتاب «بنیادهای اندیشه سیاسی مدرن» نیز اسکینر توضیح می‌دهد که هدفم استفاده از متون نظریه سیاسی اواخر سده‌های میانه و اوایل عصر مدرن برای روشن ساختن مضمون تاریخی کلی‌تری بوده است. امیدوار بودم شمه‌ای از فرایندی را گزارش کنم که در ضمن آن، مفهوم مدرن دولت شکل گرفت. من از اواخر قرن سیزدهم آغاز کردم و داستان را تا پایان قرن شانزدهم پی گرفتم؛ زیرا سعی می‌کردم نشان دهم که در این دوره بود که عناصر اصلی فرایافت مدرن دولت به طور محسوسی به تدریج فراهم آمد. گذار تعیین‌کننده از ایده فرمانروایی که نگاه‌دارنده کشورش بود - و این تنها به معنای حفظ جایگاه خودش بود - پا گرفت و به این ایده رسید که نظام حقوقی و قانونی دیگری برای دولت وجود دارد که فرمانروا موظف است تا رعایتش کند. یک اثر این تحول آن بود که قدرت دولت - نه قدرت فرمانروا - پایه حکومت انگاشته شد. و این به نوبه خود این امکان را فراهم کرد که دولت در چارچوبی کاملاً مدرن به عنوان تنها منبع قانون و قدرت مشروع در قلمرو خودش و به عنوان تنها هدف شایسته وفاداری شهروندانش فرایافته شود (همان، ۱۳۹۳ الف: ۱۱-۱۲).

هر چقدر که اسکینر به مسئله تحول مفاهیم در یک چارچوب گسترده تاریخی اهمیت می‌دهد، طباطبایی مفاهیمی همچون جامعه‌شناسی را به دلیل اینکه متفکران، درک درستی از تجدد ندارند، ایدئولوژی‌هایی در راستای اهداف سیاسی ارزیابی می‌کند. در واقع طباطبایی، جامعه‌شناسی و حکمت عملی و یا حتی مصلحت عمومی را نه در نسبت با سنت فکری ایران، بلکه در هماهنگی با سنت غربی ارزیابی می‌کند. البته راهی که پیشنهاد می‌کند، گذار از سنت و درک تجدد است؛ زیرا بر این باور است که این مفاهیم به درستی درک نشده است. اساساً در نظر ایشان، تحولی در مفاهیم رخ نداده و آنچه به وجود آمده، تنها ایدئولوژی‌هایی نامیمون هستند که گریبان‌گیر فضای فکری ایران شده‌اند.

طباطبایی بیان می‌دارد که از پیوند علوم اجتماعی جدید و سنت، ترکیب نامیمونی به دست خواهد آمد که ایدئولوژی‌های جامعه‌شناسانه نام دارد. به کارگیری روش جامعه‌شناختی در شرایطی که مشکل مبانی مطرح است و افزون بر این به دنبال تصلب سنت، باعث مشخص نشدن مبانی علوم اجتماعی شد. اگر مبانی نظری جامعه‌شناسی روشن نباشد، خود بن‌بستی بر بن‌بست کنونی خواهد افزود. زیرا توهم راه برون‌رفتی را به ما القا خواهد کرد که در واقع تحقق خارجی ندارد. به همین خاطر از امتناع علوم اجتماعی باید سخن گفت (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۹).

طباطبایی حکم به انحطاط حکمت عملی می‌کند، زیرا مشاهده کرد که نخبگان به مدرنیته دست نیافتند و لوازم و الزامات آن را درک نکردند. در واقع وی برخلاف نظر برخی از نویسندگان که معتقد به احیا در حکمت عملی بودند، معتقد به هبوط است. ایشان می‌گویند سخن گفتن از احیا در قلمرو حکمت عملی، یکسره بی‌معناست؛ زیرا احیا یا تجدید مراسم حکمت عملی را نمی‌توان با احیایگری در حکمت نظری که به معنای تجدید اندیشه و بازگشت به اسلوب و مبادی متقدمان است، قیاس کرد. (همان، ۱۳۸۸: ۱۷۹).

طباطبایی مثال‌هایی نیز در این زمینه می‌آورد. ایشان اشاره به این نکته دارد که با خواجه نصیر طوسی، حکمت عملی به اخلاق فروکاسته شد و بحث سیاست مدن نیز به زائده‌ای تبدیل شد که به دنبال بحث در تهذیب اخلاق آورده می‌شد. کوشش جلال‌الدین نیز - که قصد داشت اخلاق ناصری را با چاشنی ذوقیات اهل کشف و شهود، ترمیم کند - واپسین ضربه کاری بر پیکر فلسفه سیاسی مورد نظر فیلسوفان یونانی و فارابی بود (همان: ۱۹۵).

طباطبایی، فعالیت پژوهشی خود را هر چند در تاریخ پیگیری می‌کند، به مفاهیم درون سنت‌های تاریخی توجه نمی‌کند. مفاهیم همواره با ملاک و معیار تجدد ارزیابی می‌شود. در حالی که مفاهیم «آزادی» و «دولت» در نگاه اسکینر در تاریخ سنت غرب بررسی می‌شود و نحوه شکل‌گیری آن و یا حتی چرایی به فراموشی سپردن برخی از سنت‌های فکری مورد مذاقه قرار می‌گیرد.

### متفکران

برای اسکینر، کارگرانی حائز اهمیت هستند که توانسته‌اند تغییری در مفاهیم و سنت غربی ایجاد کنند. به همین دلیل وی به صورت ویژه به ماکیاوللی و هابز توجه دارد. طباطبایی نیز که پیگیر مسئله زوال اندیشه در نتیجه تصلب سنت است، نویسندگانی را برای اثبات مدعای خود مدنظر قرار می‌دهد.

### نظریه‌های کلان

طباطبایی تلاش می‌کند تا در سراسر کتاب خواجه نظام الملک، مسئله آرمان‌شهری و زوال اندیشه سیاسی در ایران را پیگیری کند. به همین دلیل وی بیان می‌دارد که اندیشه تاریخی نیز مانند اندیشه در ایران، در تحول خود پس از جهشی در نخستین سده‌های اسلامی به زوال میل کرده و توان طرح پرسش‌های تقدیر تاریخی ایران‌زمین را از دست داده است. بررسی زوال اندیشه و نتایج آن را باید همچون دیباچه‌ای بر کتاب خواجه نظام الملک تلقی کرد؛ زیرا اندیشه فلسفی بنیاد و شالوده هر تمدن و تأمل نظری در آن است و تاریخ‌نویسی نیز به عنوان تأملی در تحول تاریخی یک قوم، اگر بر شالوده اندیشه فلسفی استوار نشده باشد، در افسانه‌پردازی و خیال‌بافی سقوط خواهد کرد؛ چنان‌که تقدیر تاریخ‌نویسی در دوره متأخر تاریخ ایران جز این نبوده است (طباطبایی، ۱۳۹۲: ۱۰).

طباطبایی با توجه به چنین بستر و زمینه‌ای شروع به بررسی خواجه می‌کند و «سیاستنامه» را متناسب با چنین مختصاتی مورد توجه قرار می‌دهد. در حالی که از همان ابتدا اسکینر تأکید را بر خود ماکیاوللی و شرایط زمانه می‌گذارد و پیش‌فرض‌های نظری را در کار پژوهشی دخالت نمی‌دهد.

اسکینر بیان می‌دارد که برای فهم نظریه‌ها و تعالیم ماکیاوللی باید مشکلات را از لابه‌لای غبار زمان باز و آشکار کنیم که او به وضوح در دو کتاب «شهریار» و «گفتارها» و سایر نوشته‌های خود در باب فلسفه سیاسی، خویشتن را با آنها روبه‌رو می‌دیده است.

۲۲۲ / پژوهش سیاست نظری، شماره بیستم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵  
(اسکینر، ۱۳۸۹: ۸). به همین دلیل لازم است محیطی را که آثار ماکیاوولی در آن تصنیف شده، بازآفرینی کنیم. یعنی محیط فکری فلسفه یونان و روم و فلسفه رنسانس و



همچنین محیط سیاسی زندگی در دولت‌شهرهای ایتالیا (اسکینر، ۱۳۸۹: ۱۷). هر چند طباطبایی به تاریخ می‌نگرد، به دلیل اینکه تاریخ را با معیار تجدد ارزیابی می‌کند، بازیگران و فعالان سیاسی را درون چنین نگرشی ارزیابی می‌کند. اما نگاه اسکینر به تاریخ به معنای دقیق کلمه، ارزیابی مسایل درون رخدادهای تاریخی و البته متون اندیشه‌ای همان عصر، بدون در نظر داشتن ملاک و ضابطه‌ای است. طباطبایی در کتاب «زوال اندیشه سیاسی در ایران» در ابتدا و در فصل اول به زایش اندیشه سیاسی در اروپا و پس از آن به بحث افلاطون و ارسطو اشاره می‌کند. هر چند این کتاب در ابتدا و در مقدمه داعیه این را دارد که خواهان توجه به مسئله تاریخ ایران است، اما در ادامه، تمامی متفکران را با توجه به درک آنان از سنت غربی بررسی می‌کند (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۸۶).

طباطبایی در بررسی این خلدون نیز بر همین منوال گام برمی‌دارد و بیان می‌دارد که این خلدون به رغم تصویری که از ضرورت طرح یک نظریه انحطاط برای تمدن اسلامی پیدا کرده بود، نتوانست شرایط تغییر موضعی در مبانی را به طور جدی مورد توجه قرار دهد و به همین دلیل اساسی، راه تأسیسی نوآیین را بر خود مسدود کرد. نسبتی که این خلدون با سنت ایجاد کرد و تلقی او از سنت، او را به طرح پرسش از ماهیت دوران جدید هدایت نکرد. بنابراین نویسنده نتوانست دریافتی را که از ضرورت علم نوبنیاد عمران پیدا کرده بود، به ضرورت تجدیدنظر در مبادی تعمیم داده، منطبق تأسیس را از قلمرو نتایج به گستره مبانی آن انتقال دهد (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۵۷).

### واژه‌ها

در کار اسکینر به دلیل پیگیری روند تاریخی، تحول مفاهیم از اهمیت برخوردار است؛ مسئله‌ای که در کار طباطبایی وجود ندارد. همان‌گونه که خود طباطبایی بیان داشته، به دلیل زوال اندیشه و انحطاط تاریخ‌نویسی، تحولی رخ نداده است. یکی از مهم‌ترین واژگانی که طباطبایی تلاش می‌کند مورد اهتمام قرار دهد، مفهوم «مصلحت عمومی» است که طباطبایی آن را با توجه به مسئله زوال می‌بیند. البته پرننگ دیدن مفهوم مصلحت عمومی برای وی از آن‌روست که در اندیشه یونان باستان و غرب، این

به نظر طباطبایی، مفهوم «مصلحت عمومی» از تاریخ اندیشه سیاسی در دوره اسلامی غایب است و بدین سان به‌ویژه با پایان عصر زرین فرهنگ ایران، نظام سیاسی و وحدت سرزمینی ایران‌زمین نه بر مبنای نظامی از اندیشه سیاسی ناظر بر مصالح عالی، بلکه بیش از پیش بر شالوده قدرت سیاسی و قبیل‌های و منافع آن ممکن شد و در نهایت سیطره این منافع بر مصالح عمومی و با دگرگونی نظام ارزشی و اندیشه‌ای در دوران جدید بر منافع ملی، نیروهای زاینده ملی را از میان برد و ایران‌زمین را در سرانجام انحطاط راند. خواجه در شرایط فقدان این نظام مفهومی عمل می‌کرد و تبیین برخی از تعارض‌های عمل و نظر خواجه، جز از مجرای بازگشت به این فقدان برخی از اساسی‌ترین مفاهیم اندیشه سیاسی ممکن نیست. هر چند خواجه در نهایت در ترسیم مفهوم مصلحت عمومی با توجه به مختصات دنیای جدید ناکام بود (طباطبایی، ۱۳۹۲: ۶۹). طباطبایی با درکی که از مدرنیته غربی دارد، بیان می‌کند که مفهوم مصلحت عمومی جز بر پایه تأملی در وحدت عمل و نظر نمی‌تواند تدوین شود. وی بیان می‌دارد که اگر مصلحتی نیز مورد توجه واقع می‌شد، مصلحتی فردی یا خصوصی بود. شکاف میان نظر و عمل و تنش و تعارض رفتار افرادی مانند خواجه نظام الملک که گاهی با تکیه بر ضابطه مصلحت و زمانی نیز بدون رعایت آن عمل می‌کرده‌اند، با توجه به چنین دریافتی از وضع نظر و عمل قابل درک است (همان: ۷۵-۷۶).

سید جواد طباطبایی در نهایت می‌گوید که خواجه ما را دوباره به سرچشمه‌های فرزندی ایران باستان بازگرداند که در نتیجه یورش غلامان ترک به سرایشی افتاده بود. به همین دلیل نمی‌توان رگه‌هایی از تغییر در مفاهیم را در این زمینه مشاهده کرد. طباطبایی همچنین در توضیح اندیشه‌های مسکویه رازی به نگرش‌های ارسطو اشاره می‌کند و بیان می‌دارد که در نظر ارسطو، مسئله مصلحت عمومی، اهمیت بالایی دارد؛ در حالی که در اندیشه مسکویه، توضیح مناسبات شهروندی ارسطو یکسره اهمیت خود را از دست داده و با عناصری از سیاستنامه‌های ایران شهری، جمع و مطابق منطبق درونی سیاستنامه‌نویسی مورد تفسیر قرار گرفته است. فیلسوفان دوره اسلامی از مجرای ترجمه رساله‌های یونانی نتوانستند به اهمیت مفهوم مصلحت عمومی به عنوان مفهوم بنیادین

اندیشه یونانی در توضیح سیاست و مدینه فاضله و نظام مطلوب پی‌برند (طباطبایی، ۱۳۸۶: ۲۱۲).

وی در جای دیگری به این مسئله اشاره دارد که اندیشمندانی همچون فارابی، رازی، ابوالحسن عامری، ابن سینا، خواجه نصیر طوسی، قطب‌الدین شیرازی، جلال دوانی و صدرالدین شیرازی تا ملاهادی سبزواری نتوانستند منطق تغییر و تحول در سنت غربی را درک کنند و درگیر سنت ایرانی بودند. همچنین ابن سینا که رساله‌های مستقلی درباره اخلاق و تدبیر منزل نوشته بود، بحث مستقلی درباره سیاست را ضرورت نمی‌دانست. به عبارت دیگر اندیشه ابن سینا، اندیشه‌ای عدمی و مبین امتناع تدوین اندیشه سیاسی بر شالوده الهیاتی است که خود او بسط داده بود (همان: ۲۴۷).

در نهایت متفکران تاریخ اندیشه اسلام و ایران در دیدگاه طباطبایی نتوانستند غرب و الزامات آن را درک کنند و آنچه را در نظر وی مطلوب است، به سرانجام برسانند. اما اسکینر، به گونه دیگری با اندیشه‌های ماکیاوولی برخورد می‌کند. اسکینر، تحول مفاهیم را نه در نسبت آن با سنت دیگری، بلکه درون سنت غربی و در گستره گفتمانی و میثاق‌های زبانی مورد مذاقه قرار می‌دهد.

به عنوان مثال اسکینر به بحث مهم تغییر مفهوم «ویرتو» و تحول آن در نظریه ماکیاوولی به عنوان یک ابزار بسیار مهم برای نوع صحیح حکمرانی اشاره می‌کند. وی بیان می‌دارد که ماکیاوولی در فصل ماقبل آخر کتاب شهریار به بحث درباره قدرت بخت در امور آدمیان می‌پردازد و نحوه پرداخت وی نشان می‌دهد که دارای همان نگرش معمول اومانیستی است. در آغاز فصل، او یادآور می‌شود که عنان آدمیان به دست بخت و خداوند است و به این نتیجه مترتب بر عقیده یادشده اشاره می‌کند که اگر چنین باشد، آدمیان در برابر دگرگونی‌های جهان دستشان به هیچ‌جا نمی‌رسد، زیرا هر چیزی باید از ازل مقدور شده باشد. ماکیاوولی در رد این نظر که نزد مسیحیان مسلم گرفته می‌شد، بلافاصله تحلیلی به پیروی از رومیان باستان از مختار بودن آدمی به دست می‌دهد (اسکینر، ۱۳۸۹: ۶۰). اسکینر می‌گوید ماکیاوولی، استدلال رومیان باستان را در جذب بخت به کار می‌گیرد و ویژگی‌های جدید ویرتو را تعریف می‌کند (همان: ۶۱).

هر چند برای درک قصدیت ماکیاوولی، اسکینر غرق در زمانه و زندگی و سنت‌های

پژوهشی و تحقیقی است، خواجه طباطبایی معلوم نیست درگیر چه متنی است. طباطبایی هر چند سیاهه‌ای گسترده از سیاستنامه‌ها را فهرست می‌کند، تنها به این اشاره دارد که نوع سیاستنامه‌نویسی خواجه در مخالفت با نوع شریعت‌نامه‌نویسی غزالی است. هر چند به درستی معلوم نیست که آیا واقعاً خواجه این مهم را می‌خواسته، یا اینکه این مهم تنها در ذهن طباطبایی وجود داشته است؟

اسکینر، بررسی زمینه‌ها را برای نیل به قصدیت مؤلف انجام می‌دهد. وی از سویی تأثیر مستقیم تحولات سیاسی را بر زندگی علمی ماکیاوللی بررسی می‌کند و از سوی دیگر با بررسی متون گسترده در زمانه وی نشان می‌دهد که موارد متعدد در کتاب به چه معنایی و با چه هدفی گفته شده است.

به عنوان مثال اسکینر بیان می‌دارد که ناامیدی ماکیاوللی در برگشت به قدرت و حضور در انجمن‌های ادبی و گفت‌وگوهای وی در «اورتی اورپچه لاری»، وی را در مسیری متفاوت انداخت. این تماس‌ها وی را به سمت آزادی‌خواهی سوق داد. حاصل این حشرونشرها، نوشتن کتاب «گفتارها» شد (اسکینر، ۱۳۸۹: ۹۳-۹۵).

همچنین اسکینر بیان می‌دارد که در بسیاری از موارد، آنچه ماکیاوللی انجام می‌دهد این است که دکتترین «سیسرو» را مدنظر می‌گیرد و سعی می‌کند تا خلاف آن را اثبات کند. برای نمونه، سیسرو می‌گوید که همیشه بهتر آن است که دوست‌داشتنی بود تا آنکه دهشتناک. ماکیاوللی پاسخ می‌دهد که همیشه بی‌خطرتر است که ترسناک بود تا دوست‌داشتنی. او اخلاق «سیسرو» را به شوخی می‌گیرد. اسکینر می‌گوید به این تأثیرها از آنجا آگاه شدم که کارم را با خواندن هرچه بیشتر مطالبی درباره نحوه شایسته رفتار رهبران سیاسی در جمهوری رم و ایتالیای رنسانس آغاز کرده بودم (Lévy & Tricoire, 2007: 7).

### قصدیت

زمانی که تأکید طباطبایی بیشتر از هر چیزی روی مسئله زوال است، دیگر جایی برای بررسی قصدیت و نیت نویسندگان باقی نمی‌ماند. مواردی که از نیت و قصد نویسندگان ارائه می‌شود، بیشتر حدسیاتی است که درون همان مختصات تاریخی و فرهنگی مدنظر طباطبایی ارائه شده است.

در نظر طباطبایی، خواجه نظام الملک در دوره‌ای حساس از تاریخ، نقش تعیین‌کننده در تداوم فرهنگی ایفا کرد. در این دوره، مقدمات وحدت سرزمینی ایران‌زمین که با فروپاشی شاهنشاهی ساسانیان به ملوک‌الطوایفی تبدیل شده بود، ممکن شد. سیاستنامه خواجه، بیانیه سیاسی پراهمیت این وحدت و بیانیه نظری و عملی آن بود و هدف آن، تجدید ساختارهای کهن فرمانروایی ایران‌شهری در دوره اسلامی و چیرگی غلامان ترک بود (طباطبایی، ۱۳۹۲: ۱۴).

ادعایی که طباطبایی کرده، تنها بر اساس نظریه مد نظر وی است و دلیلی که حاکی از قصد خواجه برای نیل به وحدت بوده باشد، وجود ندارد. تأکید بر مسئله ایران‌شهری به قصد تلاش برای ایجاد وحدت سرزمینی گرفته شده است.

طباطبایی مجدداً به نظریه زوال اندیشه و انحطاط تاریخی اشاره می‌کند و اصرار دارد که خواجه نیز درون چنین مختصاتی گام برمی‌دارد. در واقع ایشان مفاهیم انحطاط را که خواجه به کار برده، به همان معنایی می‌گیرد که خود مدنظر دارد.

ایشان بیان می‌دارد که دریافت خواجه از انحطاط ایران‌زمین، به‌ویژه با توجه به اندیشه ایران‌شهری او در سیاستنامه‌نویسی و دریافتی که او از نظام متمرکز و مقتدر ایران پیش از اسلام دارد، قابل ذکر است. تأکید خواجه در سیاستنامه به طور عمده ناظر بر مواردی از نظام سیاسی و اجتماعی ایران‌زمین است که با چیرگی ترکان بر ایران‌زمین، تحولی اساسی در آن صورت گرفته بود. خواجه در بحث از انحطاط ایران به دو عامل درونی و بیرونی نظام سیاسی ایران‌زمین توجه دارد. در بخش نخست سیاستنامه، نظام الملک عوامل درونی تباهی نظام سیاسی را مورد توجه قرار داده است، در حالی که بخش دوم، بیشتر ناظر بر خطری است که از بیرون نظام سیاسی سلجوقیان را تهدید می‌کرده است (همان: ۵۲).

در نظر اسکینر، بحث قصد و نیت مؤلف، اهمیت بالایی دارد و وجه تمایز هرمنوتیک وی با هرمنوتیک متن‌گرا و زمینه‌مند در این مهم نهفته است. اسکینر، این کار را با پیگیری اندیشه‌ها در متن تاریخ و در ارتباط با دیگر متون به سرانجام می‌رساند، تا به این نتیجه برسد که قصد مؤلف از نگارش متون چه بوده و می‌خواسته چه عملی انجام دهد. به بیان اسکینر، هر نویسنده‌ای با کنش گفتاری می‌خواهد اندیشه‌ای و ایدئولوژی‌ای را مشروعیت ببخشد، یا نامشروع جلوه دهد.

به عنوان مثال اسکینر بیان می‌دارد که هدف از آن همه توضیح در باب ویرتو، اولاً نقد ویژگی‌های رومی ویرتو و از سوی دیگر گذاشتن مختصات جدیدی برای کامیابی ایتالیاست. ماکیاوولی بیان می‌دارد که پایه سراسر گفتارها این است که اگر علت کامیابی روم قدیم را دریابیم، شاید ما نیز بتوانیم همان موفقیت را تکرار کنیم. در نهایت نیز علت موفقیت و کامیابی و توسعه ثروت و قدرت در روم باستان را وجود آزادی ارزیابی کرده است. اسکینر می‌گوید که البته این امر بدان معنا نیست که وی اندیشه‌های گذشتگان را بدون نقد و بررسی مطالعه کرده باشد. نیکولو ماکیاوولی بیان می‌دارد که باید به دقت بررسی کرد که روش‌های لازم برای وصول عظمت درباره روم چه بوده است (اسکینر، ۱۳۸۹: ۹۷).

### نتیجه‌گیری

نوع نگاه متفاوت به تاریخ اندیشه، دو نتیجه مختلف در رویکردهای اسکینر و طباطبایی به همراه داشته است. نگاه غیر تاریخی طباطبایی نه تنها باعث شد که وی از نویسندگانی که مورد بررسی قرار می‌دهد سرخورده شود، بلکه همچنان در پی یافتن نشانه‌هایی از متفکران است که میل به مدرنیته و یا در انداختن مفهوم سیاست به صورت مستقل هستند. در نظر ایشان، هر چند تلاش‌های آیت‌الله نایینی و آیت‌الله خراسانی قابل تقدیر است، به اندازه‌ای نیست که بتوان کارهای آنان را برای نیل به تجدد و دستیابی به استقلال مفاهیمی همچون سیاست کافی دانست.

همچنین پایبند نبودن طباطبایی به نگاه تاریخی باعث شده که اندیشه‌های متفکران در تاریخ به صورت منسجم و یکدست دیده شود؛ انسجامی که در صورت یافتن گزاره‌های متعارض، حکم به تناقض‌گویی نویسنده می‌دهد. این امر به‌ویژه در کاری همچون کار خواجه نظام الملک بیشتر خود را نشان می‌دهد. در جایی که وی به تعارض بحث‌های خواجه می‌رسد، بیان می‌دارد که نه تنها تعارضی در کار نیست، بلکه در صورت اثبات این تعارض، باز هم از نویسنده‌ای خلاق طبیعی است.

سنجیدن اندیشه‌های گذشتگان با نظریه‌ها و مفاهیم امروزی از جمله مهم‌ترین ایرادهای برخی از تاریخ‌نویسان اندیشه است. مورخ اندیشه سیاسی درصدد برمی‌آید تا بر اساس اهمیت امروزی به تفسیر یک متن تاریخی بپردازد. چنین کاری باعث می‌شود تا

مفسر، فرض‌هایی درباره نویسنده مطرح کند، در حالی که هیچ‌گاه برای آنان چنین مباحثی مطرح نبوده است. این مسئله به دلیل تأکیدهای بسیار طباطبایی بر زوال اندیشه که بر پایه نظریه‌های وی به دست آمده، صادق است. در آخر نیز به دلیل عدم نیل و یا درک مفاهیمی که ما امروز به آن رسیدیم، گذشتگان را متهم به کوتاه‌بینی می‌کند.

پایبندی به امر تاریخی، فرایند پژوهش را به این سمت رهنمون می‌سازد که مسایل و راه‌کارهای گذشته نمی‌تواند برای محققان امروزی مفید باشد؛ زیرا شرایط و اندیشه‌های گذشته با توجه به زمینه‌ها، معنا و مفهوم دارد. به بیان اسکینر، ما تنها می‌توانیم مسیرهایی که گذشتگان طی کرده‌اند و راه‌حل‌هایی را که برای مشکلات و معضلات خود انتخاب کرده‌اند، بررسی کنیم و درس بگیریم. این مسئله بدان معناست که نه تنها مسایل ما، بلکه راه‌حل‌ها نیز متفاوت است. به همین دلیل به عنوان نمونه راه‌حل‌های مشروطه‌خواهان برای ایران فعلی نمی‌تواند کارایی داشته باشد.

نکته دیگری که باید به آن توجه داشت، بحث تغییر مفاهیم در تاریخ اندیشه است. مسایلی همچون آزادی و یا دولت، مفهوم ثابتی نداشتند و همان‌گونه که اسکینر در بررسی فعالیت‌های فکری هابز و ماکیاوولی نشان می‌دهد، دچار تغییر و تحول شده‌اند؛ در حالی که مفهوم سنت و مدرنیته و اندیشه ایران‌شهری در دیدگاه طباطبایی دچار تغییر نشده است. فعالیت‌های خواجه نیز در سیاست‌نامه‌نویسی، نه تغییر مفهوم شریعت‌نامه‌نویسی، بلکه تغییر از یک حوزه تاریخ‌نویسی به حوزه دیگر معنا دارد. به دلیل عدم تغییر اندیشه‌ها به سمت مدرنیته و نیل به عناصر آن که همواره یک معنا را در نگرش‌های طباطبایی دارد، شاهد مدعای زوال اندیشه از سوی وی هستیم.

گذشته از آنکه بررسی اندیشه‌های متفکران توسط طباطبایی با انتظاری که وی از آنان داشته، نتیجه‌ای جز ناکامی به بار نیاورده، باید به این مهم هم توجه کرد که آنچه طباطبایی به دنبال آن است و موضوعاتی که بررسی می‌کند، در تاریخ ایران وجود ندارد. و اساساً متفکران مورد بررسی و موضوع مورد توجه را نمی‌توان در تاریخ فکری معاصر ایران یافت.

## منابع

- اسکینر، کوینتین (۱۳۸۹) ماکیاوولی، ترجمه عزت‌الله فولادوند، چاپ ششم، تهران، طرح نو.
- (۱۳۹۰) آزادی مقدم بر لیبرالیسم، ترجمه فریدون مجلسی، تهران، فرهنگ جاوید.
- (۱۳۹۳ الف) بینش‌های علم سیاست: در باب روش، جلد اول، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران، فرهنگ جاوید.
- (۱۳۹۳ ب) بنیادهای اندیشه سیاسی مدرن، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران، آگاه.
- داوری، رضا (۱۳۷۴ الف) «ملاحظاتی در باب فلسفه تطبیقی»، خردنامه صدرا، شماره اول، صص ۵۰-۵۶.
- (۱۳۷۴ ب) «مقدمه‌ای برای ورود به بعضی مباحث تطبیقی در فلسفه»، مجله خردنامه صدرا، شماره دوم، صص ۴۰-۴۶.
- (۱۳۹۱) فلسفه تطبیقی چیست، تهران، سخن.
- طباطبایی، سید جواد (۱۳۸۳) نظریه حکومت قانون در ایران، تبریز، ستوده.
- (۱۳۸۶) زوال اندیشه سیاسی در ایران: گفتار در مبانی نظری انحطاط ایران، تهران، کویر.
- (۱۳۸۸) درآمدی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، تهران، کویر.
- (۱۳۹۰) ابن خلدون و علوم اجتماعی: گفتار در شرایط امتناع علوم اجتماعی در تمدن اسلامی، تهران، ثالث.
- (۱۳۹۲) خواجه نظام الملک طوسی (گفتار در تداوم فرهنگ ایرانی)، تهران، مینوی خرد.
- مرتضوی، سید خدایار (۱۳۸۶) «تبیین روش‌شناسی اندیشه سیاسی از منظر کوئنتین اسکینر»، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال سوم، شماره ۱، صص ۱۵۹-۱۹۱.

- Asard, Eric (1987) "quentin skinner and his critics" jurnal of status vetenskapliy, vol 90.no 2.
- Kaipayil, joseph (1995) "the epistemology of comparate philosophy: a critique with refrence to p.t. raju view", rome: centre for Indian and inter- religious studies
- Lamb, Robert (2009) "Quentin skinner revised historical contextualism: a critique", history of human science, vol 22, no.2, pp: 229-252
- Lévy Jacques and Tricoire Emmanuelle (2007) "Quentin Skinner: Concepts only have histories", at: EspacesTemps.net, Laboratoire.
- Smid, Robert W (2009) methodologies of comparative philosophy, state university of New York.
- Skinner Quentin (1969) "Meaning and Understanding in The History of Ideas", history and theory, Vol. 8, No.1 pp 3-55.
- Smid, Robert W (2009) "methodologies of comparative philosophy", state university of New York.